

بازشناسی و سنجش انگاره این همانی وحی و تجربه دینی

حمید نگارش*

دی و بهمن ۱۳۹۹

اشاره

در خدمت استاد دکتر حمید نگارش رئیس پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام هستیم با موضوع وحی و تجربه دینی و قصد داریم به طرح و نقد دیدگاه *سروش* بپردازیم. ابتدا چند جمله از دکتر *سروش* می‌خوانم و بعد سؤالاتم را می‌پرسم. ایشان در کتاب *تجربه نبوی* در صفحه ۲۸ می‌گویند: «چون وحی تجربه دینی است تجربه دینی درباره دیگر انسان‌ها نیز روی می‌دهد پس تجربه دینی دیگران نیز به فریبهی و غنای دینی می‌افزاید و با گذشت زمان، دین، بسط و گسترش می‌یابد از این رو تجربه‌های دینی عارفان، مکمل و بسط‌دهنده تجربه دینی پیامبرند و در نتیجه دین خدا رفته رفته پخته‌تر می‌گردد». به‌عنوان اولین سؤال بفرمایید تفاوت مبنای دکتر *سروش* و دیگر متکلمان درباره وحی

* دانشیار پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام.

چیست؟

جا دارد که قبل از هر سخن، یادی کنیم از فیلسوف فقید و فرزانه، مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی که انصافاً خدمات بسیاری در مباحث فلسفی و کلامی ارائه دادند و آثار بسیار خوب ایشان زبانزد است. لازم است در همین آغاز کلام، نگاهی به افکار و آرای آیت‌الله مصباح و شهید مطهری داشته باشیم که حقیقتاً بزرگ‌ترین متکلمان عصر ما بودند. مقام معظم رهبری تعبیر بلندی درباره شهید مطهری دارند که ایشان را دیده بان جبهه اعتقادی معرفی می‌کنند. دیده بان اعتقادی در پی رصد شبهات و مسائل است و به دنبال پاسخی جامع و مانع برای آنها می‌گردد همین تعبیر درباره آیت‌الله مصباح نیز صادق است که هر دو بزرگوار با تمام قامت در مقابل حجم‌های اعتقادی و شبهات ایستادند و از دین دفاع کردند. در نگاه شهید مطهری، «متکلم» کسی است که قدرت دفاع از هر آنچه به ساحت دین برمی‌گردد را دارد؛ چه حقانیت دین، چه ضرورت دستورات شرع مقدّس و... و دفاع از آنها چون به دفاع از اسلام قامت بسته، متکلم اسلامی خطابش می‌کنیم این دو عزیز فیلسوفان بزرگی بودند که از این نظر هم جایگاه رفیعی دارند.

نکته دیگر آنکه به اعتقاد ما نبوت، از آدم تا خاتم ﷺ یک حقیقت واحده است که ختم آن به وجود مقدّس پیامبر ماست؛ لذا عرفاً درباره رسول خدا چنین تعبیر می‌کنند که: «الْخَاتِمُ مِنَ الْخَاتِمِ الْمُرَاتِبِ بَاسِرِهَا» خاتم کسی است که آخرین برنامه را آورد و بعد از او برنامه‌ای نداریم. این برنامه ویژگی‌ها و عناصر پویایی در نظام قانون‌گذاری خود دارد که دیگر نیازی نیست بعد از این پیامبر، پیغمبری بیاید؛ پس اوج این حقیقت واحده در وجود مقدّس پیامبر به منصّه ظهور

می‌رسد. شعرا تعبیری درباره پیامبر دارند که:

ای آخر انبیا به صورت معنای تو بر همه مقدم

مرحوم فیض می‌فرماید: «اگر پیامبر نمی‌آمد آن حقیقت واحده به کمال نمی‌رسید». این عقیده ماست.

نکته سوم مقدماتی بحث این است که آن برنامه‌ای که در قالب وحی از پیامبر اکرم به ما می‌رسد از جانب خداست اینکه بر این نکته اصرار می‌ورزیم به این خاطر است که اگر بپذیریم که یک منبع حکیم واجب‌الوجود بالذات من جمیع الجهات با بشر سخن می‌گوید و برای ما برنامه‌ای نازل می‌کند تفاوت می‌کند با اینکه تدوین این برنامه به دست یک بشر باشد. اصرار ما به این علت است که وقتی برنامه زندگی من از مبدأ حکیم الهی فرورستاده شد می‌تواند در حیات من جهت‌دهنده باشد و در سبک زندگی و ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی زندگی من مؤثر بیفتد. اگر مثلاً به تقوا طوری نگاه کردیم که امر به آن از جانب آن مبدأ حکیم نازل شده دیگر به برنامه وحیانی اسلام، نگاهی مبنایی خواهیم داشت نه اینکه انسانی عادی این برنامه را آورده باشد.

نکته دیگری که در بعد معرفتی باید از نگاه مبنایی به آن نگریم شباهت و مسائلی است که به ساحت مقدس پیامبر وارد می‌کنند و البته در طول تاریخ اسلام بوده است. اما اوج آن را در عصر حاضر می‌بینیم که برگردان تفکرات الهیات مسیحیت است و امروز در کلام مسیحیت مطرح می‌شود و باید به آن توجه داشت که اگر امروز سخن از تجربه دینی است این تجربه دینی همان مفهومی است که در الهیات پروتستان مطرح شده است. بعد از این مقدمات،

باید دقت نمود که پیامبر در نزد متکلمان اسلامی، واسطه و وسیله‌ای برای دریافت و ابلاغ وحی به مردم است نه فاعل وحی. در مقابل این نگاه آنچه را آقای دکتر سروش مطرح می‌کنند این است که پیامبر تنها مبلّغ وحی نیست، بلکه نقش فاعلی و تولیدگری دارد و در درون خودش آن را تجربه کرده و پرورش داده است. ما این نگاه را بر نمی‌تابیم؛ کما اینکه آیات الهی مبین این نکته است که قرآن کتاب من عندالله است. باری مبنای سروش درباره وحی حداقل نیمه بشری است یعنی با دخالت بشر مانند پیامبر ﷺ وحی تولید می‌شود درحالی که مبنای دیگر متکلمان اسلامی این است که وحی فوق بشری است و به تمامه کلام خداست.

آیا دکتر سروش، اکنون این دیدگاه را پیدا کرده‌اند یا سابقاً بر همین نظر بوده‌اند؟

در بررسی دیدگاه‌های ایشان به این واقعیت می‌رسیم که هرچقدر می‌گذرد موضوعی که بر آن معتقد بوده‌اند را آشکارتر و بی‌پروا تر بیان می‌کنند. این مباحث، محصول این سال‌های اخیر نیست؛ منتها این دیدگاه‌ها در این مدت اخیر به اوج رسیده است. ایشان از از اول هم عقیده با متکلمان مشهور نبودند، ولی به این صراحت بیان نمی‌کردند. اکنون صریحاً نظراتشان را بیان می‌کنند و التقاط نظری خود را به رخ می‌کشانند.

مثلاً در خصوص وحی بر خلاف دیدگاه دکتر سروش ما پیامبر را واسطه در دریافت وحی می‌دانیم و این مورد مستفاد از بیان قرآن کریم است که در هیچ جا کلام‌الله را به کلام رسول خدا، تعبیر نمی‌کند. ماده «تنزیل» و «انزال» بارها در کتاب وحی آمده و دلالت مستقیم بر منشأ الهی آیات کریمه قرآن دارد: «إِنَّا نَحْنُ

نَزَلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهٗ لِحَافِظُونَ» (حجر: ۹) در آیه‌ای دیگر به صراحت می‌فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ» (عنکبوت: ۴۸) تو قبل از نزول کتاب نه اهل خواندن بودی و نه اهل نوشتن. که اگر غیر از این بود همه به شک و ریب می‌افتادند. نکته دیگر بر اینکه پیامبر ما فقط دریافت‌کننده وحی است وجود بیش از ۲۹۰ آیه در قرآن کریم است که به پیامبر می‌فرماید: «قل...» مثلاً آیه ۱۰ سوره زمر «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ» یا آیه ۳۱ سوره ابراهیم «قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَنَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا جِلَالَ» یا آیه ۱ سوره کافرون «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و... این «بگو»ها که در قرآن آمده مبین این است که پیامبر چیزی از خود نمی‌گوید و هرچه هست قول خداست و بسیاری از این «قل»ها در جواب سؤالاتی است که از خود پیامبر می‌شود ولی خداوند پاسخ‌گوست: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ اصْلَحْ لَهُمْ خَيْرٌ» (بقره: ۲۲۰)، «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلٌ» (اسرا: ۸۵) «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» (اعراف: ۱۸۷) «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ» (بقره: ۲۱۷) و... .

مهم‌ترین تفاوت‌های میان وحی و تجربه دینی را بیان نمایید:

چهار تفاوت مهم میان وحی و تجربه دین وجود دارد: یکم اینکه **وحی فعل** خداست که به دسترس انسان‌ها می‌رسد، اما **تجربه دینی در دسترس همگان** است. همه ما ممکن است معنویتی را تجربه کنیم یا دریافت‌کننده الهامی باشیم. تفاوت دوم این است که تجربه دینی در اثر تلقینات فرد به وجود می‌آید بدون اینکه از واقعیت خارجی حکایت کند، ولی وحی از حقایق عینی سخن می‌گوید. تفاوت

سوم اینکه یقینی که از وحی برمی خیزد منطقی، قابل استناد و فرابشری است، ولی یقین حاصل از تجربه دینی، زبان‌شناختی و شخصی است که به درد دیگران نمی‌خورد. فرق چهارم این است که خطاپذیری در وحی معنا ندارد چون صادر از مبدأ حکیمی است که واجب‌الوجود بالذات من جمیع الجهات است و به بیراهه نمی‌رود ولی ممکن است در تجربه دینی خطا باشد و افراد در تفسیرش به انحراف کشیده شوند؛ بنابراین اینکه می‌گوییم سنخ وحی از نبوغ نیست که از قوه خارق‌العاده ذهنی باشد و از کشف و شهود نیست تا با ریاضت نفسانی به دست آمده باشد و جنبه‌های شخصی در آن نیامده تا به خطا برود.

سؤال بعدی که مطرح می‌شود این است که چرا آقای سروش وحی را همچون شعر شاعران و تجربه‌ای دینی می‌داند؟ درواقع می‌خواهیم از ادله درون دینی و برون دینی این دیدگاه مطلع شویم.

دو نکته در اینجا قابل توجه است، نکته اول اینکه از طرفندهایی که آقای سروش برای پیشبرد نظرات خود به کار می‌گیرند تمسک به اشعار شعرا به‌ویژه مولوی است و نکته دوم تشبیه کردن پیامبر به شاعران است که از صدر اسلام این بهتان به پیامبر مازده می‌شد به این معنا که همان‌طور شاعران حالاتی را تجربه می‌کنند العیاذ بالله پیامبر ما نیز چنین حالات و برداشت‌هایی داشته است. قرآن می‌فرماید: «مَاعَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» این نیست که پیامبر ما اهل شعر باشد که به تصریح قرآن رد می‌شود. تعبیر دکتر سروش به شعر به اعتبار منبع الهامی است که گویی از درون پیامبر می‌جوشد و ایشان مولوی را هم مؤید سخن خود می‌پندارد. به نظر شما این ابیات مولوی دال و مؤید بر نظرات دکتر سروش هستند یا اینکه نظرات ایشان را رد می‌کند؟!



گفت پیغمبر که آواز خدا
 می رسد در گوش من همچون صدا
 گرچه قرآن از لب پیغمبر است
 هر که گوید: حق نگفت، او کافر است

(مثنوی معنوی، دفتر چهارم)

این یک کلام صریح است. یا می فرماید:
 چشم نیکو باز کن در من نگر
 تا ببینی نور حق اندر بشر

(همان، دفتر دوم)

و در تعبیر صریح دیگر می گوید:
 این همه آوازا از شه بود
 گرچه از حلقوم عبدالله بود

(همان، دفتر اول)

که این هم تصریح دارد. در دفتر سوم خود می گوید:
 تا قیامت میزند قرآن ندا
 ای گروهی جهل را گشته فدا
 که مرا افسانه می پنداشتید
 تخم طعن و کافری می کاشتید
 خود بدیدیت آنک طعنه می زدیت
 که شما فانی و افسانه بدیت
 من کلام حقم و قائم به ذات



قوت جان جان و یاقوت زکات
 نور خورشیدم فتاده بر شما
 لیک از خورشید ناگشته جدا
 نک منم ینبوع آن آب حیات
 تا رهانم عاشقان را از مامت

پس هرچه هست از طرف خداست. اینکه در این ابیات اخیر، قرآن را نور خورشید و کلام حق معرفی می‌کند اتفاقاً آیت‌الله العظمی *سبحانی* هم در آن نامه نگاری‌ها به این ابیات استشهاد می‌کنند، اما آقای *سروش* انکار و رد می‌کند. جناب استاد، بفرمایید عقبه فکری *سروش* در بخش وحی و تجربه دینی کجاست؟

همان‌طور که در ابتدای مصاحبه عرض کردم در بعد معرفتی باید شبهاتی که به ساحت مقدس پیامبر وارد می‌کنند برگردان تفکرات الهیات مسیحیت است و امروز در کلام مسیحیت مطرح می‌شود و باید به آن توجه داشت که اگر امروز سخن از تجربه دینی است این تجربه دینی همان مفهومی است که در الهیات پروتستان مطرح شده است و متأسفانه دکتر *سروش* تحت تأثیر کلام مسیحیت و القائنات برگرفته از آن قرار گرفته است.

از سوی دیگر *سروش* در فرایند فکری خود تحت تأثیر شخصیت‌هایی همچون *پوپر*، *گادامر* و *شلایر ماکس* متأثر بوده است. البته بیشترین تأثیر را از *پوپر* گرفته است. *سروش* با توجه به علاقه‌اش نسبت به فلسفه علم و گرایش به دیدگاه‌های فیلسوفان علم به‌ویژه ابطال‌گرایی *پوپر* به سوی ابطال‌گرایی معرفت تجربی سوق پیدا کرد. کتاب *علم چیست فلسفه چیست* در این حالت تدوین شد و

برای نخستین بار فلسفه علم *کارل پوپر* وارد اندیشه دانشگاهیان شد. آگاهی وی از فلسفه علم و فلسفه سیاسی *کارل پوپر* سبب شد که تا به همراه بزرگانی چون استاد *مطهری*، استاد *مصباح* و استاد *سبحانی* به نقد مارکسیسم که یکی از جدی ترین رقبای انقلاب اسلامی بود، بپردازد. *سروش* که سال‌ها خود را شاگرد *پوپر* می‌دانست، از اردیبهشت سال ۱۳۶۷ وارد مرحله جدیدی شد و با کنارگذاشتن فلسفه علم، پای به عرصه هرمنوتیک و معرفت‌شناسی معارف دینی می‌گذارد. او با تدوین قبض و بسط تئوریک شریعت رویکرد گادامری و نسبی‌گرایی معرفت دینی را نظام‌مند کرد. نهایتاً تأثیرپذیری خود را از *شلایر ماخر* نشان داد.

الزامات کلامی دیدگاه دکتر *سروش* درباره وحی چه می‌تواند باشد؟

اگر این‌طور که *سروش* مدعی است قائل شویم آنچه پیامبر مطرح می‌کند برنامه خود اوست و نه برنامه الهی، درواقع پیامبر راوی خواهد بود، آن هم روایتگر تجارب خودش، پس خداوند گوینده و پیامبر دریافت‌کننده وحی نخواهد بود. به‌دیگرسخن به ادعای *سروش* وحی تجربه‌ای بیش نیست و حیانی نمی‌باشد، درنتیجه نسبی است که دیگران هم همان تجربه را می‌توانند داشته باشند. با این نگاه عصمت پیامبر، خاتمیت پیامبر و جاودانگی و جهان‌شمولی برنامه پیامبر زیر سؤال می‌رود. قطعیت آن هم از بین می‌رود. که با ادله درون دینی و برون دینی اسلام همخوانی ندارد. امروزه راهبران معنویت‌های کاذب و سکولاری مانند *اوشو*، *سای بابا* و *پائولو* که ادعای رسیدن به عالم معنا را دارند هم مدعی این تجربه دینی‌اند، این تجارب، قطعی و یقینی نبوده و خطاپذیر است. ما معتقدیم باید به مبنایی تکیه کنیم که در آن خطایی راه نداشته

باشد. باری باتوجه به ادعاهای دکتر **سروش**، وحی، جایگاه قدسی نخواهد داشت و اگر قرار باشد کلام خدا بر پیامبر نازل نشده باشد به این معناست که قرآن از حجیت ساقط است و آموزه‌های قرآنی زیرسؤال می‌رود و العیاذ بالله پیامبر، معصوم نخواهد بود و خاتمیت او و تفسیر معصومانه از دین هم زیرسؤال می‌رود. از آنجاکه پیغمبر، واسطه بین ما و خداست با پذیرفتن این تبعات، دیگر نمی‌توانیم با خدا ارتباط بگیریم. دین اسلام هم به‌عنوان دینی جاودانه زیرسؤال خواهد بود. البته برای رد همه این توابع سخن **سروش** دلیل داریم که در این مجال نمی‌گنجد. باری لازمه تفکرات **سروش** عرفی شدن دین است به این معنا که دین از هیچ قداستی برخوردار نخواهد بود. درحالی‌که از نگاه متکلمان اسلامی این حرف هیچ اعتبار علمی و دینی ندارد.

عوامل روان‌شناختی شخصیت دکتر **سروش** که چنین دیدگاه‌های مفسده برانگیزی را مطرح می‌کند چیست؟

از زوایای مختلفی می‌توان به این مسئله نگاه کرد. آن اوایل تأسیس مؤسسه **امام خمینی** که به نام مؤسسه باقرالعلوم^ع بود و در خدمت مرحوم آیت‌الله **مصباح** بودیم ایشان، آقای **سروش** را دعوت می‌کرد که بیاید و شهادت و مسائل مختلف کلامی را مطرح کند. دکتر **سروش** هم مدتی آمد و دیگر نیامد. آن زمان هم که ایشان رفت و آمد داشت شبهاتش تحت تأثیر کلام مسیحی قرار داشت. به نظر می‌رسد آقای **سروش** در بعد کسب باورهای صحیح چندان موفق نبودند که این مسئله از زوایای مختلفی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد ضمن آنکه متأثر از غربی‌ها به دگراندیشی می‌پرداختند. این نکته را یادآور می‌شوم که آیت‌الله **سبحانی** در پاسخ خود به شبهات دکتر **سروش** ضمن اظهار گلایه از

ایشان می‌فرماید: «فردی که در محیط اسلامی و در میان علما پرورش یافته، سخنانی به زبان آورد که نتیجه آن این بود که قرآن ساخته و پرداخته ذهن پیامبر است. و مصاحبه او درباره قرآن بر تأسف و تأثرم افزود و با خود فکر کردم که زاویه انحراف او روز به روز بیشتر می‌شود». باری به نظر می‌رسد دکتر **سروش** قبل از آنکه تحت تأثیر متکلمان اسلامی قرار گرفته باشد تحت تأثیر متکلمان مسیحی بوده و وام‌دار نظرات آنان می‌باشد. و این خطایی نابخشودنی است. باری از عوامل مهم روان‌شناختی شخصیت **سروش** می‌توان به این موارد اشاره نمود: ۱. دل‌بستگی شدید به الهیات مسیحیت؛ ۲. ضعف در معرفت؛ ۳. عقده‌ای بودن مانند کسی که از ناحیه دین‌داران مورد اذیت و آزار قرار گرفته باشد؛ ۴. یا برخوردار نبودن از تعادل روحی و مزاج و مانند آن.

آقای دکتر ما از منظر درون دینی وحی را چگونه معنا می‌کنیم؟ فرمود: «لو تقول علينا بعض الاقاویل* لاخذنا منه باليمين* ثم لقطعنا منه الوتين».

بسیار عجیب است که **آقای سروش** به شدت به نگاه برون دینی تأکید می‌کند و به هیچ وجه نگاه درون دینی را بر نمی‌تابد. سؤال ما از جناب **سروش** این است که چرا به این دلایل توجه ندارد؟ ما با این دلایل که خلاف سخن شماست چه کنیم؟ نکته دیگری که باید توجه داشت این است که قرآن تأکید فراوان دارد که پیامبر، امی است، نقشی ندارد و تولیدکننده نیست، و صرفاً واسطه است. پیامبری ظرف وحی قرار می‌گیرد که تا چهل سالگی هیچ ادعایی ندارد و هیچ جمله‌ای تا قبل از آن از پیامبر نقل نشده است و به یک باره این اتفاق می‌افتد؛ پس نمی‌تواند از سنخ تجربه، نبوغ یا کشف و شهود باشد، بلکه از طرف خداست. چنین ظرفیتی در پیامبر نبوده که به یک باره چند هزار آیه خلق کند؛ پس از منظر



دینی وحی به اراده پیامبر نیست؛ گاهی کاتبان وحی در جنگ‌ها همراه او بوده‌اند تا چیزی کم یا زیاد نشود. نظیر اینکه می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» (شعرا: ۱۹۳) که دلالت بر این نکته دارد که پیامبر، صرفاً دریافت‌کننده بوده است؛ البته کسی که به مقام پیامبری می‌رسد قطعاً مقاماتی را کسب کرده و تربیت شده است اما در بحث وحی، صرف‌شان دریافت و ابلاغ دارد.

شما برای اینکه دانشجویان و طلاب ما که علاقه‌مند به این مباحث هستند بتوانند در ضمن کسب آگاهی، در دام افکار مسموم واقع نشوند چه راهکاری دارید؟

ما باید ببینیم که داده‌های اطلاعاتی خود را از کجا دریافت می‌کنیم اگر مبنا را بر پیشینه و قدسیت آنها بگذاریم و نسخه خود را از غنی بالذات و حکیم متعال بگیریم منحرف نخواهیم شد نسخه و داده‌های اطلاعاتی من اگر از امثال /وشو باشد بهتر است یا از واجب‌الوجوب من جمیع الجهات. امروز همه ما به تعبیر فلاسفه، هویت فقری و تعلقی داریم. ما باید به دوستان دانشجو بگوییم که داده‌های خودتان را از کسی بگیرید که نیازی به ما ندارد بلکه این ما هستیم که به او نیاز داریم چون هویت ربطی داریم. «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵) البته در ارائه مطالب باید جاذبه‌ها و شرایط روزآمدی و پروپاگاندا را رعایت کنیم تا تأثیر بیشتری بگذاریم.